

فصلنامه علمی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی»

شماره هفتم، پاییز ۱۴۰۲: ۱-۲۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۹/۰۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۱۲

نوع مقاله: پژوهشی

سَمک؟

تحلیل نام قهرمان داستان «سمک عیار»

عبدالرحیم قنوات*

چکیده

از زمان چاپ کتاب سَمک عیار -نوشته فرامرز پسر خداداد ارجانی به تصحیح پرویز ناتل خانلری- که یکی از کهن‌ترین نمونه‌های داستان‌پردازی عامیانه در تاریخ ادبیات فارسی است، نام قهرمان نخست این داستان، همه‌جا -از روی جلد کتاب گرفته تا در عنوان و متن برگردان عربی و انگلیسی آن و مقالات بسیار که به زبان‌های گوناگون درباره آن منتشر شده- سَمک ثبت شده است. مسئله این است که گویا این نام مشهور، درست نیست و لغزشی بزرگ درباره لفظ و معنی آن رخ داده است. در این نوشتار با درانداختن تردیدهایی منطقی، موشکافی در ناسازگاری‌های تاریخی و بررسی آن‌دسته از گزارش‌های متن کتاب که در آنها به نام قهرمان داستان و معنی آن پرداخته شده است، به نقد این خوانش مشهور از واژه سمک پرداخته و کوشش شده است تا خوانش درست این نام و نیز معنی آن روشن شود. دستاورد این پژوهش آشکار می‌سازد که ادبیات فارسی درباره نام قهرمان داستان سمک عیار، از همان آغاز به راهی خطا افتاده است. پس جای آن است که اکنون به جبران آن برخیزد.

واژه‌های کلیدی: کتاب سمک عیار، سَمک، سَمک، عالم‌افروز و پرویز ناتل خانلری.

مقدمه

خوانش درست واژگان در نوشته‌های کهن به‌ویژه نام‌های به‌کاررفته در آثار تاریخی، جغرافیایی، ادبی، دینی و مذهبی، فلسفی، کلامی و... همواره یکی از دشوارترین کارهایی است که پژوهشگران برعهده می‌گیرند و با بررسی سویه‌های گوناگون آن به انجام می‌رسانند. این کمکی است شایان به خوانندگان این متون (استادان و آموزگاران، پژوهشگران، دانشجویان و دیگر خوانندگان) و کاری است علمی و ارزشمند. ولی گاهی نیز به دلیل سطحی‌نگری و نداشتن دقت بسنده، ندیدن همه گزارش‌ها، تسلط نداشتن بر متن و نشناختن زمینه‌ها و بافت‌هایی که نوشتار در آن خلق شده است، این کار نتیجه‌بخش نیست. افزون بر آن به خوانش نادرست واژگان و گسترش آن نادرستی می‌انجامد و اگر زمانی نیز بر آن بگذرد، چنین لغزش‌هایی، جالفاده و گسترش می‌یابند. ماجرای خوانش نام قهرمان داستان «سمک عیّار»، یکی از این نمونه‌هاست که از چند دهه پیش رخ داده و گسترش یافته است. نویسنده، نخست در درستی این نام به تردید افتاد و سپس با بررسی دقیق در متن داستان و منابع دیگر به‌ویژه فرهنگ‌نامه‌های فارسی، به گزارش‌هایی دست یافت که نشان می‌دهد آنچه رخ داده، هیچ پایه‌ای ندارد و یکسره نادرست است. این نوشته به نقد و بررسی خوانش مشهور نام قهرمان داستان سمک عیّار پرداخته و با روشن کردن نادرستی آن، کوشیده است خوانش درست این نام را آشکار سازد.

کتاب و نویسنده آن

کتاب مشهور «سمک عیّار»، از کهن‌ترین نمونه‌های داستان‌سرایی عامیانه در تاریخ ادبیات فارسی است. نویسنده این کتاب، فرامرز پسر خداداد پسر عبدالله مشهور به کاتب ارجانی (متولد: ۵۶۵ق) است که داستان را از زبان قصه‌پردازی به نام صدقه‌بن ابی القاسم شیرازی شنیده و آن را نگارش کرده است. بنا بر شیوه نگارش و نشانه‌هایی دیگر، مانند مزد خواستن راوی در هنگام نقلی، گفته‌اند که در آن روزگاران، قصه‌گویان این داستان را در نشست‌های عمومی برای مردم نقل می‌کرده‌اند (یوسفی، ۲۵۳۵، ج ۱: ۲۲۱).

تاریخ نوشتن این کتاب چنان که در آغاز تنها نسخه به جامانده از آن آمده، روز سه‌شنبه چهارم جمادی‌الاولی (برابر با ۶ تیر) سال ۵۸۵ هجری قمری بوده است (ارجانی، ۱۳۹۶، ج ۱: هشت). ناتل خانلری بر آن است که چون بخشی که این سخن در آن آمده، الحاقی است، این تاریخ پذیرفتنی نیست (همان: هفت و هشت). چنین استدلالی همیشه هم درست نیست، زیرا الحاقی بودن صفحات یا سطرهایی از یک نسخه، نشانه نادرستی محتوای آن نیست. از آنسو چون ناتل خانلری، خود تاریخ نگارش کتاب را همزمان با پایان کار سلجوقیان دانسته (همان: نه) و تاریخ پایان کار دولت سلجوقیان بزرگ در ایران و عراق ۵۹۰ هجری است (باسورث، ۱۳۸۱: ۳۶۰)، می‌توان همین سال‌ها را تاریخ نوشتن این داستان دانست. فرامرز ارجانی خود گفته است که نقل کتاب را در ۲۵ سالگی شنیده و نوشتن آن را آغاز کرده است (ارجانی، ۱۳۹۶، ج ۱: ۱). بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که فرامرز، زاده سال ۵۶۰ هجری بوده و تاریخ نگارش کتاب، همان است که او خود گفته است.

اگر برداشتن نام‌های فارسی و به کار بردن نام‌های عربی را نشانه گروش - داوطلبانه یا اجباری - ایرانیان به اسلام بدانیم، کار مسلمانی فرامرز در اینجا، گرهی هم می‌خورد، زیرا نه نام او (فرامرز) و نه نام پدرش (خداداد)، هیچ‌یک عربی نیستند و تنها پدر بزرگ او، عبدالله، نامی عربی دارد. آیا عبدالله نامی است که پس از آن بر او نهاده شده و یا اینکه خاندان عبدالله پس از اسلام آوردن، مانند برخی از ایرانیان آن روزگار، دین تازه را وانهادند و باز به آیین کهن خود بازگشته بودند؟

از آنجا که گوینده داستان، صدقه بن ابی القاسم، شیرازی است و نویسنده ارجانی^(۱)، شاید بتوان گفت که نقل و نگارش این کتاب در فارس و شاید یکی از دو شهر شیراز و ارجان انجام شده است (قس: ارجانی، ۱۳۹۶، ج ۱، مقدمه ناتل خانلری: یازده که جای نگارش این کتاب را - بی دلیلی روشن - خراسان دانسته است).

کتاب سمک عیار برای در برداشتن واژگان ویژه بسیار، ارزشمند است. انشای آن ادیبانه نیست و عامیانه است و همین بر جایگاه آن در تاریخ ادبیات فارسی افزوده است. آگاهی‌هایی گران‌بها نیز درباره اوضاع اجتماعی و فرهنگی ایران در آن روزگاران به دست می‌دهد. البته متن داستان که در گذر سده‌ها و شاید هزاره‌ها، سینه به سینه گفته می‌شده، دگرگونی‌هایی یافته است. برای نمونه، شعرهایی از شاعران سده‌های ۵ تا ۸ ق به آن راه یافته است (همان: نه).

این اثر ارزشمند را پرویز ناتل خانلری تصحیح و از سال ۱۳۳۸ شمسی چاپ آن آغاز و در چاپ‌های بعد، آراسته‌تر شد. کتاب به دست مصحح آن در پنج جلد گنج‌نویسه شده است. ناتل خانلری، جلدی ششم هم به نام شهر سمک، آیین عیاری، لغات، امثال و حکم برای آن فراهم آورده است. بخشی از متن به دلیل افتادگی در نسخه فارسی، از ترجمه‌ای ترکی، به دست رضا سیدحسینی به فارسی برگردانیده شده و در جای خود آمده است.

نویسنده مصری، محمد فتحی الریس (۱۹۹۵)، سمک عیار را کوتاه و به عربی ترجمه کرد. محمدرضا اصلانی و مصطفی اسلامی نیز فیلم‌نامه‌ای بر اساس این کتاب نوشتند. اصلانی و همکارانش در سال ۱۳۵۳ش بر اساس همین فیلم‌نامه، سریالی در ۲۶ بخش به نام «سمک عیار» ساختند. این سریال در سال ۱۳۵۴ش از تلویزیون ایران پخش شد. به تازگی فریدون رسولی (۲۰۲۱)، اقتباس و ترجمه‌ای از این کتاب را به انگلیسی و به ویراستاری جردن مکفر فراهم آورده و چاپ شده است. مهدی مرعی نیز در این سال‌ها نسخه‌ای الکترونیکی از کتاب سمک عیار فراهم آورده و در فضای مجازی پخش کرده است.^(۲)

پیشینه پژوهش

نویسندگانی بسیار درباره کتاب سمک عیار دست به قلم برده و درباره ویژگی‌های گوناگون آن مقالاتی نوشته‌اند. غلامحسین یوسفی (۲۵۳۵) در کتاب «دیداری با اهل قلم»، مقاله‌ای بلند به نام «در آرزوی جوانمردی» نوشته و درباره این کتاب و نویسنده آن سخن گفته است. در «پایگاه مجلات تخصصی نور» (نور مگز)، عنوان و متن حدود ۵۰ مقاله فارسی درباره این کتاب آمده است. در پورتال جامع علوم انسانی نیز عنوان و متن بیش از ۳۰ مقاله درباره آن به چشم می‌خورد. از آنجا که بیشتر مقالات این دو سامانه مشترک هستند، می‌توان مقالاتی را که درباره کتاب سمک عیار به زبان فارسی نوشته شده، نزدیک ۶۰ عنوان دانست. نویسندگان این آثار به ویژگی‌های گوناگون این کتاب، مانند: نسخه آن، شیوه آن، محتوای آن، ویژگی‌های ادبی، هنری و اجتماعی آن، قهرمانان مرد و زن آن، فرهنگ و آیین‌های مطرح‌شده آن و... پرداخته‌اند. در

دایرةالمعارف بزرگ اسلامی نیز مقاله‌ای درباره کتاب سمک عیار هست که حسن ذوالفقاری آن را نوشته است^(۳). دانشنامه جهان اسلام نیز مدخلی درباره این کتاب دارد. این مقاله را گارنیا گایار (۱۳۹۶) نوشته و نازک نادری به فارسی برگردانیده است. دایرةالمعارف ایرانیکا^۱ نیز مدخلی با عنوان «SAMAK-E ǁ AYYĀR» دارد که مارینا گیلراد^۲ (۱۹۸۵) آن را نوشته است^(۴). اگر تنها به جست‌وجو در کتاب‌شناسی این مقاله بسنده کنیم، روشن می‌شود که افزون بر نوشته‌های فارسی، دست‌کم ده مقاله دیگر به زبان‌های اروپایی درباره کتاب سمک عیار چاپ شده است.

بنا بر جست‌وجوی دقیق نویسنده این مقاله در نام‌ها، چکیده‌ها و کلیدواژه‌های این نوشته‌ها و متن بسیاری از آنها، هیچ‌یک از نویسندگان آثار فارسی و غیر فارسی، در نوشته خود به مسئله این مقاله که بررسی درباره خوانش نام قهرمان این کتاب است، نپرداخته‌اند. بنابراین این نوشته‌ها را نمی‌توان پیشینه‌ای برای این مقاله به شمار آورد.

بیان مسئله

مسئله این است که هم در عنوان کتاب سمک عیار و هم در عنوان و متن همه نوشته‌هایی که درباره این کتاب در دسترس بوده و دیده شده، نام قهرمان این داستان به صورت سَمَك آمده است. گویا نخستین بار مصحح این کتاب، پرویز ناتل خانلری، بر اساس جمله‌ای کوتاه که در متن کتاب آمده است، قهرمان داستان را دارای این نام عربی دانسته و آن را روی جلد کتاب آورده است و پس از او، همه کسانی که درباره این کتاب چیزی نوشته‌اند، آن را پذیرفته و آورده‌اند. این چنین این نام، پذیرشی همگانی یافته است. اما دستاورد این مقاله که با جست‌وجو در جایگاه این نام در زبان و فرهنگ عربی و نیز ریزه‌کاری‌های متن کتاب سمک عیار و نمونه‌های برگرفته از آن فراهم آمده، این است که خوانش مصحح کتاب از نام قهرمان آن درست نبوده و دیگران نیز بدون بررسی بسنده از ایشان پیروی کرده‌اند. این چنین، غلطی مشهور همه‌جا راه یافته است. پرسش اصلی نیز این است که اگر سَمَك نادرست است، پس نام درست قهرمان این

1. The Encyclopaedia Iranica

2. Gaillard

3. Samak

داستان چیست و به چه معنی است؟ آنچه خواهد آمد، نقد خوانش پرویز ناتل خانلری و دیگران از این نام و کوشش برای خوانش درست آن است.

دلایل نادرستی واژه سَمَک به عنوان نام قهرمان داستان

عربی بودن واژه سَمَک

هم نویسنده کتاب سمک عیّار، فرامرز ارجانی، هم مصحح کتاب، ناتل خانلری و هم کسانی که درباره این اثر به پژوهش و نگارش پرداخته‌اند، همگی بر آنند که این داستانی بسیار کهن است. فرامرز ارجانی در همان آغاز سخن آورده است:

«چنین شنیدم که پیش از مولود رسول علیه الصلوة و السّلام به سیصد

و هفتاد [و دو هزار سال!] در شهر حلب، پادشاهی بود با کمال و با بختی

جوان...» (ارجانی، ۱۳۹۶، ج ۱: ۱).

روشن است که این تاریخ نادرست و بسیار گزاف است، ولی نشان‌دهنده دیرسالی این داستان است. اگر آنچه را بین دو قلاب آمده هم نینیم، سیصد و هفتاد سال پیش از به دنیا آمدن پیامبر، سال ۲۰۰م است و این هزار سال زودتر از تاریخ نگارش کتاب در سال‌های پایانی سده ۶ق است.

ناتل خانلری، نام برخی از قهرمانان داستان مانند خرد اسب شیدو، هرمز کیل، شاهک، گیل سوار، سرخ ورد، مهرویه و زرنده را نشانه کهنگی این داستان دانسته است (همان، مقدمه مصحح: ده). ایشان بر آن است که بسیاری از این نام‌ها مانند شروان بشن، شروانه و زیانه، رنگ ایرانی پیش از اسلام دارند و یادگاران داستانی بسیار کهن هستند (ناتل خانلری، ۱۳۹۶: ۱۰). ناتل خانلری به‌ویژه از نام خورشیدشاه که یکی از قهرمانان اصلی داستان است، سخن گفته و آورده است: «چون ... وی در وجود آمد... در حال دایه بیامد و او را در قماط پیچید و به خدمت شاه آورد و آن ساعت که فرزند ماه‌روی در کنار شاه خوابانید، آفتاب به رخسار مرزبان‌شاه تابید. برنگرید؛ آفتاب را دید. فرزند خویش را خورشیدشاه نام نهاد» (ارجانی، ۱۳۹۶، ج ۱: ۸).

ناتل خانلری برای ثابت کردن کهنگی این داستان، این نمونه را با آنچه در کتاب پهلوی بندهشن (ص ۲۳۰ سطر ۴- چاپ عکسی انکلساریا) آمده، هماهنگ دانسته که یکی از

پدران منوچهر کیانی، منوش خورشید پت وینیک، یعنی منوش خورشید بینی نام داشته است و دلیل برگزیدن این نام برای او این بوده که هنگام به دنیا آمدن، پرتو خورشید به بینی او تابیده بود (ارجانی، ۱۳۹۶، ج ۱، مقدمه مصحح: ده و یازده).

ناتل خانلری بر آن است که نباید پنداشت بسیاری از این نام‌ها در سده‌های نخستین هجری در ایران کاربرد داشته است یا مردم معانی آنها را می‌دانسته‌اند. برای نمونه او «شروان بشن» را نامی از روزگار ساسانیان و حتی اشکانیان دانسته است (ناتل خانلری، ۱۳۹۶: ۶). وی بر آن است که ریشه داستان سمک، بسیار دیرینه است، تا جایی که شاید در دوره پهلوانی ایران فراهم آمده باشد (همان: ۵ و ۹). گویا بنا بر همین دیدگاه، غلامحسین یوسفی، داستان سمک عیار را از دیدگاه شیوه داستان‌نویسی و ارزش هنری، کهن‌ترین داستان به جامانده فارسی دانسته است. او نیز همانند ناتل خانلری، این داستان را برای فولکلوری که در آن آمده، نام‌های ایرانی بسیار که در کتاب هست و نشانه‌های دیگر، داستانی ایرانی دانسته است (یوسفی، ۲۵۳۵، ج ۱: ۲۲۲).

اکنون می‌توان پرسید که چگونه نام قهرمان داستانی فارسی با داشتن ریشه‌هایی چنان کهن که می‌توان آنها را با روزگار پهلوانی ایران پیوند زد، می‌تواند سَمَك باشد؟ نامی عربی! آن هم در سده ۶ق که در گوشه و کنار ایران، مردم اندک‌اندک از زبان و فرهنگ عربی دوری می‌کردند!^(۵)

کاربرد نام سَمَك در زبان عربی

بررسی درباره واژه سَمَك - به عنوان یک نام- در زبان عربی در اینجا کارگشاست. ابن‌منظور آورده است: «السَّمَك به معنی ماهی است، مفرد آن سَمَكه و جمع آن سِمَاک و سَمُوک است. نیز السَّمَكه را یکی از برج‌های آسمانی دانسته است که آن را حوت (ماهی) هم می‌گویند» (ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۰: ۴۴۳). سَمَك در فرهنگ‌های جدید عربی مانند المُنَجِد و الرّائِد و... نیز این‌چنین معنی شده است. فرهنگ‌های فارسی نیز به پیروی از نویسندگان عرب، درباره سَمَك همین‌ها را بازگفته‌اند. نفیسی آورده است که «سَمَك به معنی ماهی است که جمع آن سماک و سموک است و ماهی افسانه‌ای را می‌گویند که زمین روی آن قرار گرفته است. سَمَكه، واحد سمک است به معنی یک ماهی. نیز نام برجی است در آسمان و نیز نام مردی»^(۶) (نفیسی، ۲۵۳۵، ج ۳: ۱۹۳۵-۱۹۳۶).

در لغت‌نامه دهخدا نیز این واژه همین‌گونه معنی شده و نشانی برخی از فرهنگ‌های دیگر نیز آمده است. در آنجا بنا بر غیاث‌اللغات و آندراج آمده است که «سَمَك بیشتر به معنی آن ماهی است که در زیر زمین است. پشت آن ماهی، گاوی است و بر شاخ آن گاو، زمین قرار دارد. نیز نام برجی است در آسمان؛ برج حوت» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل سَمَك).

در فرهنگ فارسی معین نیز درباره سَمَك، همین‌ها به کوتاهی آمده است.

این را نیز باید گفت که واژه سَمَك به معنی ماهی و بیشتر به معنی همان ماهی که زمین بر پشت آن است، در متن سمک عیّار نیز آمده است. به چند نمونه بنگرید:

«تا روز [سر از] دریچه گیتی برآورد و شب ظلمانی در تحتِ سمک رفت»

(ارجانی، ۱۳۹۶، ج ۱: ۵۷۳-۵۷۴).

«اگر فرخ‌روز و ابان‌دخت را بر اوج فلک برده‌اند یا در تحتِ سمک...» (همان،

ج ۲: ۲۹۰).

«اگر منادی پیدا نکردند و بر اوج فلک باشد یا تحتِ سمک...» (همان، ج ۴: ۸۳).

«اگر بر اوج فلک روی تا در تحتِ سمک که من ترا بیآورم...» (همان: ۲۱۰).

گویا بنا بر همین نمونه‌هاست که ناتل خانلری در واژه‌نامه کتاب آورده است که سَمَك یعنی «ماهی قعر دریا که گاو زمین روی او ایستاده است. مجازاً به معنی عمیق‌ترین نقطه در مقابل اوج فلک» (ناتل خانلری، ۱۳۹۶: ۱۶۷).

اما درباره کاربرد واژه سَمَك به عنوان نامی برای مردان در زبان عربی، با نکته‌ای شگفت‌رو به‌رو هستیم. نویسنده در بسیاری از کتاب‌های عربی و فارسی مانند نوشته‌های تاریخی، جغرافیایی، فرهنگ‌نامه‌های کهن و تازه، وفيات و رجال و طبقات و انساب، فرق، دیوان‌ها، کتاب‌شناسی‌ها و... به دنبال کسانی گشت که نام آنان سَمَك بوده است. ولی دستاورد این جست‌وجو بسیار اندک و تاریک بود. با خواندن کتاب‌هایی مانند انساب‌العرب ابن خزم و نسب قریش مصعب بن عبدالله زبیری روشن شد که در روزگاران پیش از اسلام در میان اعراب و به‌ویژه مردم مکه، هیچ‌کس نام سمک نداشته است. جست‌وجو در نوشته‌های پس از اسلام نیز آشکار ساخت که در این سال‌ها و سده‌ها نیز نمی‌توان از کاربرد چنین نامی برای مردان، چندان نشانی جست. در میان صدها کتابی که نویسنده در آنها به جست‌وجو پرداخت، تنها به پنج نمونه دست یافت:

- در الاعلام زرکلی از کسی نام برده شده است به نام بکر بن حماد بن سمک الزناتی که شاعر و گوینده حدیث بوده و در سال ۲۹۵ق از دنیا رفته است (زرکلی، ۱۹۸۹، ج ۲: ۱۲). در نوشته‌های کهن از این مرد به نام بکر بن حماد نام برده شده است و نامی از نیای او در میان نیست.

- در تاریخ ابن یونس که در سده ۴ق نوشته شده، از یک تن به نام سمک نام برده شده است. گفته‌اند او از مردمان افریقیه و مولای موسی بن نصیر، یکی از نخستین گشایندگان اندلس بوده است (ابن یونس، ۱۴۲۱، ج ۲: ۹۷).

- ذهبی در تاریخ الاسلام از محدثی به نام حسام بن سمک -بی تاریخ و ریزه کاری‌های زندگانی او- نام برده است (ذهبی، ۱۹۹۳، ج ۱۵: ۳۲۷) که شاید همان حماد بن سمک بوده است.

- در کتاب مشهور التّجوم الزّاهره فی ملوک المصر و القاهره نیز که در سده ۹ق نوشته شده، از یکی از فرماندهان ممالیک به نام سیف‌الدین سمک نام برده شده است (ابن تغری بردی، بی تا، ج ۸: ۱۷۲).

- یکی از نویسندگان مصری در روزگار ما، محمد صالح سمک نام دارد که کتابی با نام امیر الشعر فی العصور القدیّم نوشته است (زرکلی، ۱۹۸۹، ج ۲: ۱۲). درباره این نمونه‌ها باید به دو نکته اشاره کرد:

الف) خوانش این نام در این پنج نمونه روشن نیست. نمی‌دانیم که اینان سَمَك نام داشته‌اند یا سمک (به فتح سین و سکون میم) به معنی بلندی و یا پوش خانه.

ب) اگر خوانش این نام‌ها، سَمَك هم بوده باشد، جغرافیای آنها نشان می‌دهد که همه دارندگان این نام، مردانی از مصر و مغرب بوده‌اند، ولی در شرق دنیای اسلام کسی به این نام شناخته شده نیست.

بنابراین پیدا شدن تنها چند نمونه از نامی چنین نایاب در گستره بزرگ مصر و مغرب، آن هم در درازای چهارده سده نشان می‌دهد که چنین نامی با هر نگارش و خوانشی، در همان جاها هم کاربردی نداشته است.

اکنون درباره جایگاه سَمَك به عنوان نامی برای مردان به نکته‌ای شگفت می‌پردازیم. نویسنده مصری، محمد فتحی الریس، نسخه‌ای کوتاه و عربی از کتاب سَمَك عیار فراهم آورده و در سال ۱۹۹۵م در قاهره منتشر کرده است. او نامی دیگر برای کتاب خود

برگزیده و آن را «اسطوره ماه بری»^(۷) نامیده است. الریس، دلیل این کار خود را در پیشگفتاری بلند که بر کتاب نوشته آورده و گفته است که تغییر نام داستان به پیشنهاد دوستان وی انجام شده است؛ زیرا بیم آن بوده است که خوانندگان با دیدن نام سَمک (ماهی) در عنوان، چنین برداشت کنند که این کتابی است درباره پخت ماهی و یا پرورش ماهی (صدقه بن ابی القاسم، ۱۹۹۵، مقدمه مترجم: ۳۵). این نشان می‌دهد که در دنیای عرب، نام سَمک برای مردان، نه در گذشته و نه اکنون کاربرد نداشته و مردم همواره آن را برای ماهی به کار می‌برده‌اند.

بر این اساس می‌توان این پرسش را درانداخت که واژه‌ای که در فرهنگی که از آن برخاسته، هیچ‌گاه به عنوان نام انسان کاربردی نداشته، چگونه می‌تواند در فرهنگی دیگر، جایگزین نام قهرمان داستانی کهن شود و نام او را از یادها ببرد؟

نام قهرمان داستان در متن کتاب

اکنون به سراغ کتاب سمک عیار می‌رویم و می‌کشیم تا بنا بر آنچه در خود کتاب درباره نام قهرمان داستان آمده است، درستی و نادرستی خوانش این نام را بیابیم و سرانجام به نام درست او برسیم.

نخست باید گفت که در سراسر کتاب سمک عیار، تنها یکجا از نام سمک به معنی ماهی سخن به میان آمده است و گویا مصحح بر اساس همان، نام سَمک را برای قهرمان داستان برگزیده است:

«ما سمک عیار خوانند؛ و سمک ماهی باشد که در قعر دریا بود. من

همچون ماهی غواصی کردن در هر کاری چنان بروم که ماهی در آب»

(ارجانی، ۱۳۹۶، ج ۴: ۲۴۱).

نویسنده مقاله «سَمک عیار» در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی نیز گویا بنا بر دیدگاه ناتل خانلری، واژه سمک را عربی و به معنی ماهی دانسته است. وی همسانی دیگری برای سمک و ماهی آورده و آن را چابکی هر دو دانسته که می‌لغزند و از دست همه در می‌روند (ذوالفقاری، سمک- عیار، <https://www.cgie.org.ir/fa/article/257703>). اما بررسی نمونه‌هایی بیشتر در کتاب، روشن می‌کند که این خوانش از واژه سمک درست نیست. در متن کتاب، از زبان دشمنان - که گاه دوستان هم آنها را پذیرفته‌اند - و نیز از زبان

خود سمک، ویژگی‌هایی از او آمده است:

ناداشت

یکی از این ویژگی‌ها که بارها در داستان آمده است، واژه «ناداشت» و واژگانی نزدیک به آن است. ناداشت به معنی بی‌شرم، بی‌حیا و آزر، تهیدست و بی‌چیز، کنگر^(۸)، بی‌اعتقاد و ناسازگار (ادیب طوسی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۸۹۶؛ دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱۴: ۲۲۰۹۱؛ معین، ۱۳۷۵، ج ۴: ۴۵۵۰-۴۵۵۱)، بی‌همه‌چیز و بی‌سروپاست (ناتل خانلری، ۱۳۹۶: ۱۹۲). به نمونه‌هایی از نسبت دادن این ویژگی به سمک از زبان دشمنان او بنگرید:

«مهران وزیر گفت: ... این کار در جهان کس نکرد و نکند مگر سمکِ

ناداشت» (ارجانی، ۱۳۹۶، ج ۱: ۲۳۸).

«سمک، مردی ناداشت، بر من بیداد کند» (همان: ۶۴۰).

«ارمنشاه: ... تا به مردی خود غرّه نباشد و به حیلت که شوهر شما می‌کند،

سمکِ ناداشت» (همان، ج ۲: ۲۹۴).

«دیگر شنیده‌ام که سمک، عیّارپیشه ناداشت، گلبوی را برده است» (همان،

ج ۴: ۳۹).

«پهلوانان با جام گفتند که ما را چندان رنج از خورشید شاه و پهلوانان وی

نیست که از مردی ناداشت، نام وی سمک» (ارجانی، ۱۳۹۶، ج ۴: ۲۷۲).

«شاه جام گفت: ... کمترین ایشان مردی ناداشت است، سمک...» (همان: ۲۸۲).

«جمجاش... احوال سمک از هرچه دانستند، بگفت که چه کرد و چه

می‌کند و مردی ناداشت است» (همان، ج ۵: ۴۶۲).

شگفت اینکه در این داستان، سمک خود نیز به فراوانی از این واژه برای خویش

استفاده کرده است. گویا این ویژگی و ویژگی‌هایی مانند آن، در میان گروه‌های عیّاران -

با پایگاه اجتماعی ایشان که بیشتر از گروه‌های فرودست و مردمان کوچه و بازار بودند -

به کار می‌رفته است. این نمونه‌ها را ببینید:

«سمک خطاب به خردسب شیدو: ... من مردی ناداشت و عیّارپیشه‌ام»

(همان، ج ۱: ۲۹۷).

«سمک زمین را بوسه داد و گفت ای شاه بزرگوار! این چه بنده‌نوازیست؟ در همه جهان سمکِ ناداشت کیست که چون تو پادشاه، او را قیام کند؟» (ارجانی، ۱۳۹۶، ج ۴: ۴۴۸).

«سمک گفت: شاه را از من سلام برسانی و بگویی که سمکِ ناداشت گفت: زنهار تا کار خورشیدشاه به دست دیگران رها نکنی» (همان، ج ۳: ۷۰).
«عالم‌افروز برخاست... گفت: ای پهلوان... و بگویی که سمکِ ناداشت گفت» (همان، ج ۴: ۷۷).

«سمک گفت: ای شاه!... مرا کشته گیر، در جهان ناداشتی نبودی» (همان، ج ۴: ۹۹).

«... گفتند چه کس است که شفقت می‌نماید و سلام به ما می‌کند؟ سمک گفت: منم خدمتکار شما سمکِ ناداشت» (همان: ۲۳۰).

«مردان دخت از غیرت آرام نگرفتی... عالم‌افروز گفت: ای پهلوان! آرام نمی‌گیری، آخر زمانی بیاسای. منم بنده تو سمکِ ناداشت» (همان، ج ۵: ۲۹۲).
«عالم‌افروز گفت: ترا زهره باشد که با عیارپیشه جهان و مرد میدان، سمکِ ناداشت تیغ زنی؟» (همان: ۵۹۹).

در متن از سمک گاه با ویژگی‌هایی دیگر از همین‌گونه یاد شده است. ویژگی‌هایی

چون:

اوباش

به معنی ناکس، مرد عامی نادان و نافهم و بی‌سروپا و سرخود و متعصب و جلف و در عرف عام، بی‌باک و رند (رامپوری، ۱۳۶۳: ۹۴؛ پادشاه، ۱۳۳۶، ج ۱: ۴۹۰؛ تبریزی، بی‌تا، ج ۱: ۱۱۸):
«مردی اوباش... نام او سمک» (ارجانی، ۱۳۹۶، ج ۵: ۱۹۷).

دزد (همان).

مجهول

به معنی نامعلوم و ناشناس و ناشناخته و مجهول‌النسب، کسی که نژادش نامعلوم باشد (نفیسی، ۲۵۳۵، ج ۵: ۳۱۵۱):

«نیال سنجانی به خورشیدشاه گفت: تو شاهی و سمک مجهول است...
سمک خدمت کرد و گفت: نیال راست می‌گوید که تو شاه و شاهزاده‌ای و
من مردی مجهول...» (ارجانی، ۱۳۹۶، ج ۲: ۱۴۶).

حرامزاده

معنی آن روشن است:

«غور به سمک گفت: ای حرامزاده...هرکه اصلی ندارد چون تو، حرامزاده
باشد» (همان: ۱۴).

«شاید که او را بکشند که از بدفعلی و حرامزادگی ویست...» (همان، ج ۲: ۲۴).

«...ترا از بهر آن حرامزاده سمک، رها کردم» (همان: ۶۴).

هرچند اینها نام قهرمان داستان نیستند، ولی برای شناخت نام درست او و معنی آن
کارگشا هستند. دست‌کم نشان می‌دهند کسی که به او چنین نسبت‌هایی زشت و
ناشایست داده بودند، می‌تواند نامی همین‌گونه داشته باشد.

اکنون که سخن به اینجا رسید، باید گفت در متن کتاب سمک عیار، چند گزارش
روشنگر - و تاکنون نادیده- هست که موضوعی بس شگفت را آشکار می‌سازد. این
گزارش‌ها را می‌توان سخن پایانی درباره نام قهرمان این داستان دانست. یکی از این
گزارش‌ها را با هم بخوانیم:

«شاه گفت: ای پهلوان سمک و ای برادر عزیز من. بارگاه من از تو افروخته
است. دل‌های ما بیدار تو خرمی گرفت. از کردار تو فغفور به سلامت به ما
رسید... چون این همه از تست، می‌خواهم که نام تو سمک نباشد که مرا
ناخوش می‌آید که نامی مجهول است. بدین منوال نام تو عالم‌افروز نهادم...
اگر کسی بعد ازین ترا سمک خواند، او را سیاست کنم. اگرچه فرزند من
باشد. سمک خدمت کرد. گفت: خدایگان را بقا باد. نام بنده چنان‌که
نهادی، پسندیده است، اما روزگار نام بنده در جهان پراکنده کرده است. نام
من از من پرسند که چیست؟ من گویم عالم‌افروز. تا کسی نگوید که
سمک، هیچ‌کس نداند مگر یکی از من پرسد. و دوستان من عالم‌افروز
خوانند تا هرکس را معلوم شود و فاش گردد. اما اگر کس نداند و سمک

خواند، او را رنجی نمودن شرط نیست» (ارجانی، ۱۳۹۶، ج: ۲، ۲۶۶).

این داستانی شگفت است که در آن به روشنی آمده است که خورشیدشاه به پاس خدمت‌گزاری و فداکاری سمک، بر آن شد تا نامی دیگر برای او برگزیند. چرا؟ چون نام وی، «نامی مجهول» بود. آوردیم که مجهول یعنی مُنکر، ناشایست، ناشناخته، باطل و بی‌فایده و بی‌هوده (نفیسی، ۲۵۳۵، ج: ۵؛ ۳۱۵۱؛ دهخدا، ۱۳۷۷، ج: ۱۳؛ ۲۰۳۳۸-۲۰۳۳۹). خورشیدشاه، نامی مترادف نام خود، عالم‌افروز، برای سمک برمی‌گزیند. بر این کار پافشاری می‌کند، تا آنجا که می‌گوید: اگر کسی از این پس، دوست و خدمتگزارش سمک را به این نام بخواند، وی را سیاست خواهد کرد. سمک چانه‌زنی می‌کند و خورشیدشاه می‌پذیرد که اگر کسی نام تازه او، عالم‌افروز را ندانست و وی را سمک خواند، سیاست نشود. درباره این تغییر نام، چند گزارش خواندنی دیگر هم در کتاب آمده است. بنگرید:

مرزبان‌شاه خطاب به سمک می‌گوید: «ای عالم‌افروز، خورشیدشاه من ترا نام نیکو نهاده است» (ارجانی، ۱۳۹۶، ج: ۲، ۲۸۸).

معنی دیگر این سخن آن است که نام پیشین او، سمک، نامی نیکو نبوده است. باز هم در گزارشی دیگر در کتاب می‌خوانیم: «عالم‌افروز ایستاده بود. به جاشوش [فرستاده جام و پهلوان روئین] گفت: بگوی که شاه جهان خورشیدشاه و من که بنده ویم سمک عیار، می‌گوید که شما چگل ماه و گلبوی نگه دارید که ما خود ایشان را بیاوریم و این هر دو باز ندهیم. این از ما هر دو پیغام. و دیگر از من که سمکم» (همان، ۲۱۰، ج: ۴).

تماشایی است که تا سمک این سخنان را بر زبان راند، خورشیدشاه برآشفته و به او گفت: «ای برادرم نام خود [عالم‌افروز که خورشید شاه به او داده بود] فراموش کردی، سمک و سمک چند گویی چون نام تو عالم‌افروز است» (همان، ۲۱۰).

پس روشن می‌شود که خورشید شاه به‌هیچ‌روی کاربرد نام «مجهول» سمک را خوش نمی‌داشته و هنگامی که او خود در برابر فرستادگان دشمن، این نام را به کار برده، وی را از این کار بازداشته و خواسته است تا این نام را رها کند.

نمونه‌ای دیگر از پافشاری خورشیدشاه بر به کار بردن «نام نیکو»ی عالم‌افروز به جای نام «مجهول» سمک هم در کتاب آمده است:

«خورشید شاه با دیگران آفرین کردند. یکتاش گفت: ای سمک!... خورشیدشاه گفت: او را عالم‌افروز نام است. گفت: ای عالم‌افروز» (ارجانی، ۱۳۹۶، ج ۵: ۹۰).

گفت‌وگو درباره نام «مجهول» سمک و گرداندن آن به نام «نیکو» و «پسندیده» عالم‌افروز و رودرویی این دو نام، بدین‌جا پایان نمی‌پذیرد. در متن داستان آمده است که یک‌بار عالم‌افروز (سمک) دستور داد تا مردی را دست بستند و نگاه داشتند. شاهزاده فرخ‌روز، به روزافزون که نگهبان او بود، پیغام فرستاد که بند از او برگیرد. روزافزون گردن نهداد و گفت به دستور عالم‌افروز این کار را کرده است و تا او خود نیاید، زندانی را آزاد نخواهد کرد. شاهزاده برآشفته و:

«خشمناک پیش روزافزون آمد. بانگ بر وی زد. گفت: حال سمک بدان رسیده که فرمان وی روانه‌تر از آن من باشد؟ او را بگشای... روزافزون گفت: همه روز عالم‌افروز نام بود، امروز سمک؟» (همان، ج ۴: ۱۸۴).

رودرویی دو نام سمک و عالم‌افروز در اینجا به خوبی آشکار است. شاهزاده که هر روز وی را به نام «نیکو»ی عالم‌افروز می‌خوانده، آن روز که دید فرمان او روان‌تر است، ناراحت و خشمگین شد و برای نشان دادن ناچیزی جایگاه او، همان نام «مجهول» و ناشایست وی، سمک را به کار برد تا او را خوار کند.

نمونه شگفت‌دگری هم درباره «مجهول» و ناشایست بودن نام سمک در داستان آمده است. شروان وزیر که از دشمنان خورشیدشاه بود و شکست‌خورده سمک و کارهای او، به صیحانه جادو، نامه‌ای فرستاد و از او کمک خواست. او به آن زن جادوگر نوشت: «ما در دست این یک شخص گرفتار آمده‌ایم. چنان‌که صفت نتوانیم کردن. در همه عالم مردی به دانشی و زیرکی و تدبیر وی نیست. و آن مرد را نام سمک عیار است. اما زینهار تا به نام او غرّه نباشی که گویی هر که را نام سمک باشد، چه بتواند کردن؟» (همان، ج ۲: ۲۵۰).

این نمونه به خوبی روشن می‌کند که سمک، نامی «مجهول» و ناشایست بوده است. از همین روی شروان وزیر به زن جادوگر که سمک را نمی‌شناخته است، هشدار می‌دهد که مبادا فریب نام این مرد را بخوری و بینداری که نامش بیانگر شخصیت اوست و از دست وی هیچ کاری برنمی‌آید. این سخن، معنی ناشایستی را که در نام سمک بوده،

به‌خوبی روشن می‌کند.

اکنون پرسش این است که اگر خوانش مصحح کتاب از نام قهرمان این داستان، سَمک، درست باشد و سمک، نامی عربی به معنی ماهی باشد که از دست همه می‌لغزد و می‌گریزد یا تا ته دریا فرو می‌رود، چرا باید خورشیدشاه، آن را «نامی مجهول» بداند و بر جایگزین کردن نامی دیگر به جای آن پافشاری کند و از سمک بخواهد که دیگر این نام را برای خویش به کار نبرد؟ چرا باید دستور دهد که هر که این نام را به کار برد، سیاست شود؟ چرا باید روزافزون در هنگام خشم و ناراحتی و برای خوار کردن قهرمان داستان، به جای به کار بردن نام «نیکو»ی عالم‌افروز، نام «مجهول» سمک را به کار برد؟ چرا باید شروان‌شاه به زن جادوگر بنویسد که این مرد به‌رغم نامش، آگاه و زیرک و چاره‌گر است و نباید فریب نام او را خورد؟ راستی مگر نام او چه و به چه معنی بوده است؟

نام درست سمک و معنی آن

نمونه‌هایی که آمد، به‌خوبی نشان داد که نام قهرمان این داستان، سَمک به معنی ماهی شناکننده در ته دریا و لیزخورنده از دست هرکس نیست. بلکه این سمک را خوانشی دیگر و معنایی دیگر است.

پیگیری این واژه در فرهنگ‌های فارسی، از این تاریکی پرده برداشت و نام قهرمان داستان سمک عیار را روشن کرد. در بسیاری از فرهنگ‌های فارسی در کنار واژه عربی سَمک، واژه‌ای دیگر با همین املا ولی شکلی دیگر آمده که چشم را به دنبال خود می‌کشد و آن سَمک است؛ واژه‌ای فارسی، با معنی که هیچ پیوندی با سَمک ندارد.

در فرهنگ رشیدی آمده است که «سمک- بفتح سین و ضم میم و کاف تازی، بی‌هنری، و رعنایی» (رشیدی، بی‌تا، ج ۲: ۸۷۸). در برهان قاطع درباره سَمک آمده است: «بمعنی رعنا و رعنایی» (تبریزی، بی‌تا، ج ۱: ۷۴۷). در آندارج نیز معنی سَمک، «رعنایی و بی‌عقلی و بی‌هنری» آمده است (پادشاه، ۱۳۳۶، ج ۳: ۲۴۷۳). نفیسی نیز معنی سَمک را رعنا آورده است (نفیسی، ۲۵۳۵، ج ۳: ۱۹۳۶).

به این واژه عربی و معنی آن در فرهنگ‌های فارسی اشاره شده است. برهان قاطع، رعنا و رعنایی را «بی‌عقل و بی‌عقلی و بی‌هنر و بی‌هنری» معنی کرده است (تبریزی، بی‌تا،

ج ۱: ۷۴۷). در آندراج نیز رعنایی به معنی خودبینی و خودخواهی و غرور و تکبر و دورنگی آمده است (پادشاه، ۱۳۳۶، ج ۳: ۲۰۹۹). نفیسی نیز رعنا را برگرفته از عربی و به معنی خوش صورت و خوشگل و نازنین و دارای عجب، آزاد از کار و شغل، نادان و فریفته به خود (نفیسی، ۲۵۳۵، ج ۲: ۱۶۶۸) و رعنایی را برابر بی عقلی و بی هنری دانسته است (همان، ج ۳: ۱۹۳۶). در لغت نامه دهخدا نیز درباره این واژه آمده است: «مردم رعنا یعنی کالیو، احمق، گول، آن که باشتاب سخن گوید و در گفته‌های خویش نیندیشد تا نیک است یا زشت» (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۸: ۱۲۱۴۲). نیز رعنایی، کم عقلی و نادانی معنی شده است و به عنوان شاهد بیتی از ناصر خسرو آورده شده:

معیوب نیستی و لیکن ما بر تو نهیم عیب ز رعنایی
(همان: ۱۲۱۴۴)

شگفت اینکه در فرهنگ آندراج واژه سَمَك مرادف واژه سَبْک دانسته شده است (پادشاه، ۱۳۳۶، ج ۳: ۲۴۷۳ نیز رک: دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۹: ۱۳۷۵۹). آندراج و غیاث اللغات، سَبْک را کنایه از بی وقار دانسته‌اند (پادشاه، ۱۳۳۶، ج ۳: ۲۳۳۳؛ رامپوری، ۱۳۶۳: ۴۵۴). تبریزی نیز آن را کنایه از «مردم بی وقار و بی ته» آورده است (تبریزی، بی تا، ج ۱: ۶۸۵).

این چنین آشکار می‌شود که چرا نام این مرد نزد دوست و دشمن، نامی ناپسند بوده است، به گونه‌ای که دشمنان بر کاربرد و به رخ کشیدن معنی و خورشیدشاه بر تغییر آن پافشاری می‌کرده است.

نتیجه‌گیری

در کتاب سمک عیار این نام تنها یک‌بار به معنی ماهی آمده است. مصحح کتاب، دکتر پرویز ناتل خانلری، گویا بنا بر همین یک نمونه، هنگام تصحیح و چاپ کتاب، نام قهرمان داستان را سَمَك دانسته و آن را با همین املا و شکل بر پیشانی کتاب هم آورده است. این نام نادرست از آن تاریخ تاکنون که ۶۵ سال از زمان آن می‌گذرد، به وسیله مترجمان عربی و انگلیسی، تلخیص‌کنندگان، پژوهشگرانی که درباره این کتاب، مقالات نوشته و چاپ کرده‌اند، فیلم‌سازی که از روی آن فیلم‌نامه نوشته و فیلم ساخته‌اند و سرانجام فراهم‌آوردگان نسخه مجازی کتاب، همه‌جا پذیرفته شده و به کار رفته است. با توجه به تردیدهای منطقی و نمونه‌های بسیاری که در کتاب سمک عیار و نیز دیگر

منابع آمده، بی‌گمان این خوانش و معنی آن نادرست و این جمله‌ها از افزوده‌های بی‌ریشه است.

سَمک به عنوان نامی عربی و به معنی ماهی، در میان اعراب پیش و پس از اسلام به کار نمی‌رفته است. نمونه‌هایی انگشت‌شمار از کاربرد این واژه به عنوان نام مردان هست که خود دچار ابهام است. بزرگ‌تر از همه اینکه شکل این نام در این نمونه‌ها روشن نیست و نمی‌توان گفت خوانش آنها به صورت سَمک بوده است.

گزارش‌هایی بسیار روشن در متن داستان آمده که همگی نشان‌دهنده نادرستی خوانش این نام به شکل سَمک است و هیچ گمانی درباره این موضوع به جا نمی‌گذارد. نویسنده نمی‌تواند شگفتی خود را از ندیدن یا نادیده گرفتن این نمونه‌های بسیار عیان نسازد که در متن کتاب از سوی مصحح، تلخیص‌کنندگان و مترجمان عربی و انگلیسی، پژوهشگران پرشماری که به فارسی و عربی و انگلیسی و برخی دیگر از زبان‌ها درباره این کتاب بررسی کرده و دستاوردهای خود را در درون و بیرون ایران در نوشته‌ها و آثاری مانند دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، دانشنامه جهان اسلام، دایره‌المارف ایرانیکا، دیداری با اهل قلم و... منتشر کرده‌اند. پرسش بنیادین این است که آیا ایشان یک‌بار و با دقت کتاب سمک عیّار را خوانده‌اند؟ اگر خوانده‌اند، آیا گزارش‌هایی را که با نام و تغییر نام سمک پیوند دارد، دیده‌اند؟ اگر دیده‌اند، چرا بر دیدگاهشان اثری ننهاده است؟ اگر ندیده‌اند، چگونه می‌توان چنین تشخیص‌هایی را الگو قرار داد؟

پایان سخن اینکه بنا بر تردیدهایی منطقی، نشانه‌ها و نمونه‌های نقلی و گزارش‌های روشن متن کتاب، نام درست قهرمان این داستان سَمک است به معنی رعنا، بی‌عقل، کالیو، احمق، بی‌هنر، گول، نادان، دورو، بیکار، خودبین و خودخواه. کاربرد چنین نام‌هایی در میان مردمان فرودست جامعه و به‌ویژه گروه‌های عیّاران، نادر و شگفت نیست. دیدیم که لقب سَمک نیز «ناداشت» بود. بنابراین به کار بردن نام سَمک به معنی ماهی، خطایی است بزرگ که نه با عقل و منطق سازگار است و نه با گزارش‌ها و نمونه‌های بسیاری که در متن کتاب آمده است. اکنون پس از نزدیک ۶۵ سال، هنگام آن رسیده است تا ادبیات فارسی، بار این لغزش بزرگ را زمین بگذارد و از این پس نام قهرمان این داستان کهن، زیبا و مشهور فارسی، به جای سَمک عیّار، همه‌جا «سَمک عیّار» نوشته شود.

پی‌نوشت

۱. ارجان که ایرانیان همیشه آن را ارغان می‌خواندند، نام شهری بزرگ و کهن و کوره‌ای از ایالت فارس بود. تاریخ ساخت این شهر را روزگار پادشاهی قباد ساسانی دانسته‌اند (یاقوت حموی، ۱۹۹۵، ج ۱: ۱۴۳-۱۴۴)؛ ولی پژوهش‌های باستان‌شناسی، پیشینه سکونت در اینجا را تا روزگار نوایلامی رسانیده است. ویرانه‌های ارجان در ده کیلومتری شمال شهر بهبهان کنونی در استان خوزستان افتاده است.

2. Fidibo.com/book/6160-سمک عیار

۳. این مقاله روی نسخه الکترونیک دایرةالمعارف بزرگ اسلامی در دسترس است. ر.ک:

<https://www.cgie.org.ir/fa/article/257703/>

4. <https://www.iranicaonline.org/articles/samak-e-ayyar>.

۵. برای نمونه ابونصر قبای، مترجم کتاب تاریخ بخارا از ابوبکر نرخی، که کتاب را در سال ۵۲۲ق، نزدیک شصت سال پیش از نگارش سمک عیار به فارسی برگردانیده، آورده است: «و بیشتر مردم به خواندن کتاب عربی رغبت ننمایند. دوستان از من درخواست کردند که این کتاب را به فارسی ترجمه کن. فقیر درخواست ایشان اجابت کردم» (نرخی، ۱۳۶۳: ۴).

۶. نفیسی روشن نمی‌کند که این مرد کیست و کجا بوده است. این سخن نفیسی هرچند کاربرد واژه سَمَك به عنوان نام یک مرد را حدود پنجاه سال پیشتر می‌برد، دلیلی برای درستی آن برای نام قهرمان داستان ما نیست.

۷. افسانه ماه‌پری. برای آشنایی با این کتاب و نقد آن (ر.ک: پوریزدان‌پناه کرمانی و میمنی، ۱۳۹۸).

۸. گروهی از گدایان که شاخ و شانه گوسفندی را به دست می‌گرفتند و به در خانه‌ها و مغازه‌های مردم می‌رفتند. شاخ را بر شانه می‌کشیدند که صدای ناخوشایندی از آن بلند می‌شد و این کار را ادامه می‌دادند تا مردم به آنها چیزی بدهند. اگر نمی‌دادند، کاردی می‌کشیدند و اعضای خود را مجروح می‌کردند تا خانه‌دار یا دکان‌دار ناچار به آنان، چیزی می‌بخشید تا از آنجا بروند. این گدایان را شاخ‌شانه‌کش هم می‌گفتند. «شاخ و شانه کشیدن» ریشه در همین دارد (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱۲: ۱۸۶۴۷ به نقل از برهان قاطع و فرهنگ جهانگیری و آندراج و رشیدی).

منابع

- ابن تغری بردی (بی‌تا) التّجوم الزّاهره فی ملوک مصر و القاهره، وزارة الثقافة و الارشاد القومي، مصر، دارالکتب.
- ابن منظور (۱۴۱۴) لسان العرب، جلد ۱۰، بیروت، دارصادر.
- ابن یونس (۱۴۲۱) تاریخ ابن یونس، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ادیب طوسی، محمدامین (۱۳۸۸) فرهنگ لغات ادبی، با مقدمه منوچهر مرتضوی، زیر نظر و اشراف مهدی محقق، تهران، دانشگاه مک گیل، دانشگاه تهران.
- ارجانی، فرامرز بن خداد بن عبدالله (۱۳۹۶) سمک عیار، با مقدمه و تصحیح پرویز ناتل خانلری، تهران، آگاه.
- باسورث، کلیفورد ادموند (۱۳۸۱) سلسله‌های اسلامی جدید، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- پادشاه، محمد (شاد) (۱۳۳۶) فرهنگ آندراج، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، تهران، کتابفروشی خیام.
- پوریزدان پناه کرمانی، آرزو و وصال میمنندی (۱۳۹۸) «نقد ترجمه عربی سمک عیار بر اساس نظریه نایدا»، دوفصلنامه مطالعات تطبیقی فارسی-عربی، سال چهارم، شماره ۶، صص ۹-۳۳.
- تبریزی، محمدحسین خلف (برهان) (بی‌تا) برهان قاطع، به کوشش میم سعیدی‌پور، بی‌جا، چاپخانه زر.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷) لغت‌نامه، زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، تهران، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا.
- ذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد (۱۹۹۳) تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دار الکتب العربی.
- ذوالفقاری، حسن، «سمک عیار»، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، قابل دسترسی در: <https://www.cgie.org.ir/fa/article/> ۲۵۷۷۰۲ / سمک-عیار
- رامپوری، غیاث‌الدین محمد (۱۳۶۳) غیاث‌اللغات، به کوشش منصور ثروت، تهران، امیرکبیر.
- زرکلی، خیرالدین (۱۹۸۹) الاعلام، بیروت، دار العلم للملایین.
- صدقه بن ابی القاسم (۱۹۹۵) اسطوره ماه بری، تلخیص و ترجمه محمد فتحی‌الریس، مصر، الهيئة المصریة العامة للکتاب.
- عبدالرشید بن عبدالغفور الحسینی التتوی (بی‌تا) فرهنگ رشیدی، تصحیح و تحقیق محمد عباسی، تهران، بی‌نا.
- گایار، گارنیا (۱۳۹۶) سمک عیار، دانشنامه جهان اسلام، جلد ۲۴، ترجمه نازک نادری، زیر نظر غلامعلی حدّاد عادل، تهران، بنیاد دایرة المعارف اسلامی.
- معین، محمد (۱۳۷۵) فرهنگ فارسی، تهران، امیرکبیر.

ناتل خانلری، پرویز (۱۳۹۶) شهر سمک، تهران، آگاه.
نرخسی، ابوبکر محمد بن جعفر (۱۳۶۳) تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر القبای، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، تهران، توس.
مرعشی، مهدی، سمک عیار، قابل دسترسی در: Fidibo.com/book/6160.
نفیسی، علی‌اکبر (ناظم الاطبا) (۲۵۳۵) فرهنگ نفیسی، تهران، مروی (چاپ افسست).
یاقوت حموی (۱۹۹۵) معجم البلدان، بیروت، دار صادر.
یوسفی، غلامحسین (۲۵۳۵) «در آرزوی جوانمردی»، در: دیداری با اهل قلم، جلد ۱، مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه مشهد، صص ۲۱۷-۲۴۵.

Gaillard, Marina (1985) "Samak-E Ayyar", Encyclopaedia Iranica, Edited By Ehsan Yarshter, Persica Press.

Rassouli, Freydoon & Mechner, Jordan (2021) SAMAK THE AYYAR: A Tale Ancient Persia, Newyork: Columbia University Press.